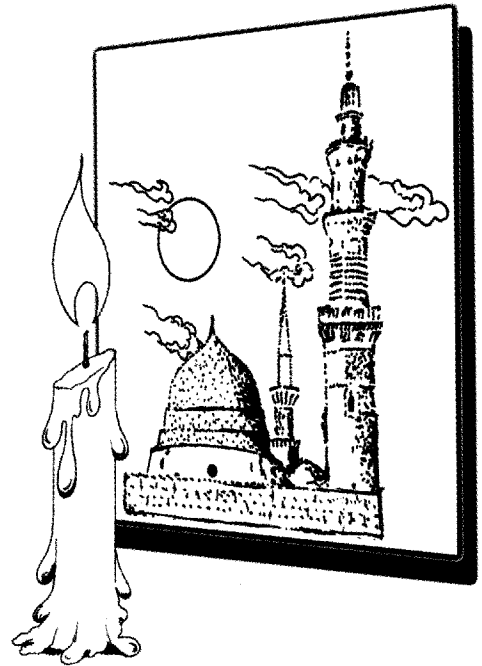


مدینه آمده ایم

عسگر شاهی



به بوی ختم رسولان مدینه آمده ایم
گرفته ایم به کف جان مدینه آمده ایم
که شد غریب و پیریشان مدینه آمده ایم
ز اشک ساخته باران مدینه آمده ایم
به نوکِ جاروی مژگان مدینه آمده ایم
جگر گداخت بر ایشان مدینه آمده ایم
به بویِ نغمهٔ قرآن مدینه آمده ایم
میان خیمهٔ سوزان مدینه آمده ایم
ملول و مرثیه گویان مدینه آمده ایم

به نام حضرتِ مَنانِ مدینه آمده ایم
به بیقراریِ جانِ اویسِ صاحبِ دل
برای یافتنِ مدفنی ز خاکِ بقیع
خموش کردنِ نارِ فؤادِ فاطمه را
به گردگیریِ آن کوچهٔ بنی هاشم
به مدحتِ حسنِ مجتبی که زهرِ جفا
به یادِ ذکرِ حسین و نمازخانهٔ او
به یادِ زین العبادت که سوخت بال و پرش
به یادِ زینب و تبعیدِ وی ز خانه و شهر

کعبه

از عطش، صحرا به صحرا پیشوا آورده ام
دجسه دجسه تشنه کامی کعبه را آورده ام
تا بریزم اشک را با مشک بر خاکِ حجاز
مَنْ بکئی را بر حضورِ مَنْ یشاء آورده ام



تا به زیرِ ناودانِ زر بیاسایم دمی
 شسته اندر خون مژه صاف صفا آورده‌ام
 چون به میزان حوائج از عنایت برخوردارند
 حاجتی سنگین‌تر از کوهِ منا آورده‌ام
 با دلی کاندرا فلک‌ها پرگشودن کارِ اوست
 بوی «الرَّحْمَنَ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوَى» آورده‌ام
 تا جهان را مست و مغلوب سفیر دل کنم
 واهه‌واهه حسرت و رهره دعا آورده‌ام
 عقل و علم و فنّ و فضل و جان و تن را کرده حذف
 یا و سین و حا و میم و طا و ها آورده‌ام
 «شاهی» ام صد واهه شوق صد بیابان التهاب
 ز آستان حضرت موسی الرضا آورده‌ام

تیر غم

کجاست تیرِ غمت را نشانه یا زهرا
 شنیدم این سخن از کاروان باد که گفت
 براه یثرب تو دسته‌دسته خار کجاست
 میان شور و شرارِ غمت چنان سوزم
 در آستان تو گر جان دهم عجب نبود
 تو جوهرِ خردی دیگران جوارحِ خرد
 کرانه از غم و دردت نگیرم ای مظلوم
 چو جان به خاک به قیمت ببازم ای معصوم
 که روح خود کنم آنجا روانه یا زهرا
 پس از تو خاک به چشم زمانه یا زهرا
 که من به چشم نهم دانه دانه یا زهرا
 که فهم بو نبرد زین میانه یا زهرا
 که روح روید از این آستانه یا زهرا
 تویی حقیقت و باقی فسانه یا زهرا
 بگیرم از همه عالم کرانه یا زهرا
 رسم به عرش برین و بنازم ای معصوم

بقیع و خلد

ای عبید عرب لقای زهرا
 بشنو ز عجم ثنای زهرا

گندم ز هوا سر و شنیدم وَالنَّجْمُ، إِذَا هَوَايَ زهرا
 گر عرش در اختیار من بود می ریختمش به پای زهرا
 کمتر ز جنازه هست و جان نیست جانی که نشد فدای زهرا

یک نکته ز سرّ عشق گفتیم
 صد نکته دیگرش نهفتیم

خوبند بقیع و خلد، لیکن آن خوب کجا رسد به این خوب
 زهرا چو فرشته نیست، نبود چون شاخ بنفشه تگّه چوب
 روح و نفّس و طبیعت گل بی فاطمه هر سه هست معیوب
 بی فاطمه یا نماز کُن، یا هاون پر از آب کرده می کوب

سیر از دو سخن نمی شوم من
 از فاطمه گفتن و شنیدن

ابوابِ فلک گشاده گردید چون نام گره گشایش آمد
 عیسی ز ره سما به صد شوق هر شب به در سرایش آمد
 بر دیده سیدالبشر، نور زین سیده النسایش آمد
 شد هدیه مصطفی «علی العرش» با فاطمه «استوایش» آمد

دینی که به مهر او عجین نیست
 در منطق اهل عشق دین نیست

معصومِ مسجلل است زهرا جنت نبود بدین جلیلی
 بر یک نخ معجزش برد رشک نُسه پرده آسمان نیلی
 با این همه فرّ و جاه و حشمت بر صورت او زدند سیلی
 با روح الامین گریست آن روز روح من زارِ اردبیلی

کم مانند ز تیغ ماه مکه
 دشمن شود آن زمان دو تگه

گفتم به حکیم زنده جانی ای محرم غیب و اهل اسرار
 اندر غم بی حساب زهرا یک کلمه چنان بگو که صد بار
 خون‌گرید و خون‌خورد دو عالم نسالید و دو بار گفت مسمار

او گفت و چوبانگ‌بنده برخواست

فریادِ درو نوای دیوار

بر چشم کسی بریز گل را

کاندر غم او نسوخت دل را

قیام حسن علیه السلام

سند مملکتِ حُسن به نام حسن است
 با گُلی نوشته گفتم ز تو زیباتر کیست
 هر کجا اهل دلی هست غلام حسن است
 عرصه در خانه و تیر از غم و خنجر ز سکوت
 گفت بی شبهه و تردید امام حسن است
 آنچه خون شهدا در عجب از قصهٔ اوست
 داستانیست که مخصوص قیام حسن است
 نالد از حلمِ حسن لشکر الحاد و نفاق
 ترسد ابلیس ز صبری که حسام حسن است
 می‌توان زنده رسیدن به شهادت «شاهی»
 این پیام من و ما نیست پیام حسن است

فهم این فتوی نازک بکند هر که چو من

نوکر پیر حسین است و غلام حسن است



